

امام محمد غزالی: کشف جدید عبداکریم سروش

مهدی مظفری



رادیو فردا مصاحبه ای منتشر کرده در باره شرکت آقای سروش در کنفرانس سالانه انجمن آمریکایی مطالعات خاورمیانه. نکته ی اساسی در این مصاحبه نظرات سروش است در باره سه تن از متفکران مسلمان (محمد ارکون، حامد ابوزید و الجابری) که در سال گذشته از دنیا رفته اند و نیز مطالب ستایش آمیز در باره ی امام محمد غزالی. در رابطه با این مصاحبه و نیز سخنان دیگر سروش در مورد غزالی در جاهای دیگر به اختصار به ذکر چند نکته اکتفا می‌کنم .

من محمد ارکون و ابوزید را از نزدیک می‌شناختم ، بویژه اولی را. ارکون معلم زبان عربی ما بود در مدرسه ی عالی علوم سیاسی پاریس. متأسفانه او عربی کم می‌دانست. چون بربر بود و عربی زبان مادری اش نبود. بعدها رفت و عربی یاد گرفت. این شد که یک ترم وقت ما به باد رفت و دو سه ساعت در هفته که ما می‌بایست زبان عربی بیاموزیم کلاً به گفتگو در باره وقایع کشورهای اسلامی گذشت. چون من ایرانی و شیعه بودم و روی نقش علما در جنبش های سیاسی ایران و نیز مفهوم قدرت در شیعه کار می‌کردم و ارکون رساله خود را در باره ابن مسکویه می‌نوشت، از این رو من مورد توجه خاص ارکون قرار گرفتم. رابطه "استادی" و شاگردی ما به دوستی گرایید که تا همین چند سال پیش ادامه داشت. بطوریکه من قبل از ترک پاریس، مجلدات الغدیر و چند کتاب دیگر را که مرحوم علی شریعتی نزد من گذاشته بود به ارکون سپردم. بعد هم او را در سال ۱۹۸۴ در کنفرانسی که در دانشگاه آهوس (دانمارک) ترتیب دادم دعوت کردم. در این کنفرانس شخصیت هایی مثل خانم لمبتون وهشام جعیط شرکت داشتند. بعدها دید و بازدید ارکون و من و نیز مکاتباتمان همچنان ادامه پیدا کرد. حالا که ارکون در میان ما نیست و آقای سروش سعی می‌کند از او یک متفکر اصلاح طلب مسلمان بسازد، امیدوارم خلاف دوستی نباشد که بگویم که ارکون نه نماز می‌خواند ، نه روزه می‌گرفت و از نوشیدن شراب لذت می‌برد. هیچ کدام این موارد از نظر من عیب و نقصی نیست . حتی بعکس. اما اگر نماز و روزه و پرهیز از محرّمات اسلامی شرط مسلمان بودن باشد، آقای سروش بیهوده میکوشد از ارکون یک مسلمان بسازد.

ارکون زبان فرانسه را در حد کمال بلد بود و به ظرایف و دقایق این زبان کاملاً آشنا . آثار متعدد او به زبان فرانسه نشان دهنده تسلط کاملش در این رشته است. سلطه ی ارکون به زبان فرانسه تالی فسادی هم داشت که در آثار او منعکس است. درست مثل آقای سروش بیشتر با کلمه بازی می کرد تا با مفهوم .

چکیده ی حرف حساب ارکون که به نظر من حرف درستی بود در یک جمله خلاصه می شود: فهم اصطلاحات قرآنی تنها به فهم آنها در شرایط زمانی و مکانی عصر پیامبر اسلام میسر است. اما خود او در این زمینه گرهی نگشود که این اصطلاحات در زمان محمد بن عبدالله چگونه بوده است و معادل آنها در زمان ما چه می تواند باشد. حرف های دیگر ارکون عمدتاً ستایش و نقد غرب بود. او هم غرب را می ستود و هم سرزنش می کرد. که این کار را خود متفکران غربی هم میکنند و حتی بهتر از ما. جان کلام اینکه آقای سروش مثل دیگر کسانی که به اصلاح طلب و ملی مذهبی معروف شده اند سعی میکند برای اصلاح طلبی اسلامی سند هویت بسازد که ما تنها نیستیم و اندیشمندانی چون ارکون و ابوزید و فلان و بهمان هم اصلاح طلب اسلامی بودند. برای اینکه اصلاح طلبی اسلامی ریشه ی تاریخی محکمی پیدا کند و از حد ماجراجویی مثل سید جمال الدین اسدآبادی افغانی حسینی بالاتر برود، سروش آن را به قرن پنجم هجری و مشخصاً به ابوحامد محمد غزالی وصل میکند. به نظر می رسد غزالی از کشفیات اخیر سروش است که او چه در کنفرانس مذکور و چه در ویدیوهای ساخته برادران صدری مرتباً از عظمت این مرد و مراتب اصلاح طلبی او یاد می کند، آنهم با تکیه بر احیاء علوم که سروش مصرأ می گوید تمام مجلدات آن را از اول تا آخر خوانده است. من روی غزالی کار کرده ام . کتاب سیاست و غزالی نوشته ی هانری لائوست استاد فقید کلژدوفرانس را ترجمه و در زمان "طاغوت" در دو جلد منتشر کرده ام . این کتاب از مستندترین آثاری است که در باره ی زندگانی و تحول فکری و نیز آرای غزالی در باره ی سیاست و جامعه و حکومت نگاشته شده است. این کتاب در سال ۱۳۵۴ توسط بنیاد فرهنگ ایران منتشر شد. نشر آن مدیون توجه سه شخص است: شادروان ناتل خانلری، شادروان سعیدی سیرجانی و بویژه زنده یاد احمد تفضلی ، دوست پرپر شده ام. حال که سی و شش سال از زمان نشر آن می گذرد، هنوز از وسعت نظر و فروتنی و بزرگواری این بزرگان که هیچ یک ارادت خاصی به اسلام و اسلامیات نداشتند در شگفتم. در همان زمان، اشخاصی مثل آقای سروش و کمال خرازی و بسیاری دیگر که مباحثان استبداد دینی شدند در مدرسه ی علوی و دبیرستان کمال و نارمک که برای تیشه به ریشه زدن دانشگاه تاسیس شده بودند، تعلیمات دینی می

خواندند.

برگردم به غزالی. به اختصار می نویسم که اگر بخواهیم فقط یک نفر را بعنوان دگماتیک ترین، متحجرتترین و ارتجاعی ترین فرد در تمام تاریخ اسلام پیدا کنیم، کمتر کسی میتواند با غزالی رقابت کند. غزالی مهیب ترین ضربه ها را در حساس ترین دوره ی تاریخ به حیات اندیشه در جوامع اسلامی زده است. از زمان مامون عباسی در اوایل قرن نهم میلادی، فکر یونانی مبتنی بر فلسفه در حوزه های اصلی کنکاش فکری بویژه در بصره و بغداد نفوذ کرده بود تا آنجا که مامون با الهام از آدکامیای یونانی، دارالحکمه را در بغداد تاسیس کرد که نتیجه این کوششها به شکوفایی فکری بی نظیری انجامید که مورخان این دوره را اوج تمدن اسلامی می دانند. در همین دوره است که بزرگانی چون فارابی (معروف به معلم ثانی پس از ارسطو)، مسکویه، توحیدی و بیرونی و ابن سینا روئیدند که بیشتر آنان فیلسوف بودند و نه اهل کلام. چه کسی تیشه به ریشه ی فلسفه زد تا فقه و کلام را جانشین فلسفه کند؟ غزالی. او بود که با تحریر کتاب تهافت الفلاسفه (خودشکنی یا پراکنده گویی های فلاسفه) پایه اندیشه و کنکاش آزاد را نابود کرد. او بود که گفت فلسفه راه ضلال است، کنارش بگذاریم و شرع را گردن نهیم. احیای علوم که سرورش از آن با غرور یاد میکند دقیقاً برای از بین بردن فکر آزاد و تجدید حیات وحی تالیف شده است. آقای سرورش که از این کتاب بعنوان احیای علوم یاد میکند، فراموش میکند که عنوان کتاب را به تمامی ذکر کند تا در ذهن خواننده این تصور ایجاد شود که غزالی اهل علم بوده است. عنوان کامل کتاب، احیاء علوم الدین است. یعنی چه؟ یعنی شرع و فقه و کلام. در دنباله ویرانگری های فکری غزالی است که حدود دو قرن بعد ابن تیمیه متعصب و تروریست راه او را ادامه می دهد. همو که بعدها الهام بخش محمدبن وهاب و سیدجمال و حسن البناء و مودودی شده است. پس از غزالی دو تن از میان گروه معدودی کوشیدند فلسفه و فکر را مجدداً وارد مباحث اسلامی کنند: یکی بزرگمرد اندولس، ابن رشد است و دیگری ابن خلدون که هیچ یک از این دو را اصلاح طلبان معاصر مثل سرورش و طارق رمضان جزو مراجع فکری خود نمی شناسند. ابن رشد پاسخ دندان شکنی به غزالی داد. کتابی نگاشت تحت عنوان تهافت التهاافت (پراکنده گویی های پراکنده). در این کتاب آرای ضد فلسفه ی غزالی، یک به یک رد شده است. آقای سرورش چنان شیفته ی غزالی، این تازه یافته ی خود هست که حتی نظرات انتقادی ابن رشد یکی از بزرگ ترین فلاسفه را، نه تنها در محدوده اسلامی بلکه بطور مطلق بر نمی تابد. قابل ذکر است که ابن رشد تنها فیلسوف از جهان اسلام است

که در تابلو مشهور رافائل در کنار افلاطون و ارسطو آمده است.

غزالی، حتی زمانی که از مناصب رسمی کناره گرفت و مثل آقای سروش به اسلام رحمانی روی آورد و اعترافات را نوشت، بازهم از تزویر دست بر نداشت همان شیوه ای که امروز در میان برخی گروه ها رایج است. دمکراسی، آری، اما از نوع اسلامی اش. سکولاریسم، آری، اما در محدوده شرع (سکولاریسم سیاسی). مساوات و عدالت، آری، اما فقط برای برخی از مسلمانان. غزالی هرچه توانست فیلسوفان را کوبید و آنان را به کفر متهم کرد. به ارسطو تاخت و نیز به دو مفسر او: ابن سینا و فارابی. " زیرا هیچ کدام از فیلسوف نما های اسلامی مانند این دو مرد افکار ارسطو را نقل و ترویج نکرده اند... و آنچه ما به توسط گفته های این دو مرد از فلسفه ی ارسطو در یافته ایم منحصر در سه قسم است: قسمتی از آن را باید مورد تکفیر قرار داد. قسم دیگر را باید بدعت شمرد و انکار قسم سوم را نباید لازم دانست" (ص ۵۹ اعترافات).

پس از ده سال سیر و سلوک، غزالی بالاخره به راه انبیا باز گشت و نوشت: " همانگونه به ضرورت قطعی برای من روشن شد که خاصیت و چگونگی تاثیر عبادات را به حدود و مقداری که از طرف پیامبران برای درمان بیماری های دل دستور داده شده نمی توان با عقل درک نمود. عقل عقلا در آن راه نیست، بلکه باید مقلد انبیا بود که آن خواص را با نور نبوت مشاهده کرده اند نه با دیده ی قاصر عقل" و ادامه داد " که بالجمله، انبیا طبیبان بیماری های دلند، فایده و وظیفه ی عقل تنها این است که این حقیقت را تشخیص دهد به مقام نبوت اعتراف و به ناتوانی خود از درک اموری که جز با چشم نبوت نتوان درک کرد اقرار و تصدیق کند... خط سیر عقل تا همین جاست و از این بیشتر نتواند رفت" (ص ۹۶-۹۷ اعترافات، ترجمه زین الدین کیائی نژاد، تهران ۱۳۴۹). تصور می شد غزالی پس از جدایی از راه شریعت و انبیا راه تازه ای یافته است. این راه تازه بازهمان راه انبیا است. روز از نو، روزی از نو. اسلام فقهاتی نشد، اسلام رحمانی،

در خاتمه ناچارم این نکته را اضافه کنم که این غزالی، کشف جدید عبدالکریم سروش، برای دانشجویان دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران در قبل از انقلاب شخصیت شناخته شده ای بود. در آن زمان درسی بود تحت عنوان: اندیشه های سیاسی در ایران و در اسلام. این درس به دو بخش تقسیم شده بود: بخش اول از زرتشت تا فارابی که مرحوم حمید عنایت آن را درس می داد و بخش دوم از فارابی تا نائینی که من متصدی تدریس آن بودم که غزالی جزو این بخش بود. یکی

از دانشجویان برجسته آن زمان که بعدها استادی مشهور و مبرز شد همین پروفیسور حسین بشیریه است. دست بر قضا هر سه ما ، عنایت و بشیریه و من، هم سر نوشت شدیم. عنایت ایران را ترک گفت ، بشیریه و من در دو مقطع مختلف، هر دو، از دانشگاه اخراج شدیم!

جای تأسف است که اصلاح طلبی وطنی ما به یک مشی ارتجاعی تبدیل شده و روز به روز در گُل بیشتر فرو میرود. از بازرگان به شریعتی، از شریعتی به خمینی و از خمینی به... غزالی. اصلاح طلبی وطنی می تواند به یک موج مترقی تبدیل شود اگر از تجربه اصلاح طلبی دینی اروپایی درس بگیرد. اصلاح طلبی اخیر بدو دلیل موفق شد. یکی اینکه به گذشته پشت کرد. به سنت اگوستن بر نگشت، آنچنانکه سروش به غزالی باز میگردد. دیگر اینکه اصلاح طلبی دینی در برابر موج روشنگری و آزاد فکری اروپا که دو قرن قبل از آن آغاز شده بود نایستاد. خود را در مسیر آن موج قرار داد. از این رو، هم دین نجات یافت و هم فرهنگ دمکراسی شکوفا شد. این می تواند درس بزرگی برای اصلاح طلبان دینی وطنی ما باشد.

مهدی مظفری ، استاد دانشگاه

mehdi@ps.au.dk

۱۲ دسامبر ۲۰۱۱